







از حقیقت استفهام و مستعمل میشود در رشت معنی تشبیه مثل آمنت امر قعدت و انکاح  
 ابطالی و اینوقت مابعد آن واقعی نباشد و قائل آن کاذب باشد و نیز مابعد آن اگر  
 باشد معنی شود و نحو قوله تعالی **أَلَمْ يَجْعَلْ لَكُمْ آيَاتٍ أَنْ تَتَّقُوا مَا كُنْتُمْ تُكْفِرُونَ** اگر معنی باشد  
 قوله تعالی **أَلَمْ يَجْعَلْ لَكُمْ صُدُورَكُمْ** و انکار تو یعنی و اینوقت مابعد آن واقعی باشد مگر عاقل  
 سلامت کرده شود و نحو قوله تعالی **أَعْتَدَ اللَّهُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا أَلِيمًا** و تقریری او را گمانیدن از عاقلان  
 نزدیک مستکرم ثابت است پس گاهی تقریر فعل نحو **أَضْرَبْتُ زَيْدًا** و گاهی تقریر قاعله نحو **أَضْرَبْتُ**  
**مَرْثُتَ زَيْدًا** و گاهی تقریر مفعول نحو **أَضْرَبْتُ زَيْدًا** و گاهی تقریر مفعول ثانیه تعالی **أَصْلُوهُنَّ** تا مراد  
**أَنْتُمْ** و گاهی **مَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ** و گاهی **أَعْتَدَ اللَّهُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا** و گاهی **أَعْتَدَ اللَّهُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا**  
**كَيْفَ يَكْفُرُونَ** و اشتباه نحو قوله تعالی **الَّذِينَ كَفَرُوا** و بعضی دیگر معانی هم ذکر  
 کرده اند که بصحت زسیده آید حرف نذای بعید است و همه ذکر کرده اند لیکن سبب بیان این اذکر  
 کرده آید نیز حرف نذای بعید است لیکن در صحاح برای نذای قریب و بعید هر دو نوشته است  
**أَجَلَ** لیکن لام شرط جواب است مثل نعم تصدیق کلام مستکرم میگذرد مثل اصل در جواب  
**قَامَ زَيْدًا** و **أَقَامَ زَيْدًا** و **أَضْرَبْتُ زَيْدًا** و بعضی گویند که بعد استفهام نیاید و خوش میگوید که بعد خبر  
 اصل است و بعد استفهام نعم احسن است و در محشر می این گفت و دیگر جماعت میگویند  
 که خبر مختص است **إِذَنْ** نصب میکنند فعل مضارع را و تفصیل آن مشهور است خود آن **تَمُخَّلِ**  
**أَكْتَرُ** آن شرطیه میباشد نحو قوله تعالی **وَإِنْ يَنْتَهُوا يُعَفَّرْ لَهُمْ** و تاقیه و این وقت  
 جمله اسمیه داخل شود و نحو قوله تعالی **إِنَّ الْكَافِرِينَ فِي عَذَابٍ مُضَاعَفٍ** و فصلیه هم آید بخوان  
**أَرَادَ اللَّهُ الْكُفْرَ** و مخففه از تقلید و اینوقت هم رخصتیه و اسمیه هر دو داخل شود  
 پس اگر فعلیه آید عمل نکند و اگر بر اسمیه آید جایز است اعمال آن نحو قوله تعالی **وَإِنْ كَلَّا**

از حقیقت استفهام و مستعمل میشود در رشت معنی تشبیه مثل آمنت امر قعدت و انکاح ابطالی و اینوقت مابعد آن واقعی نباشد و قائل آن کاذب باشد و نیز مابعد آن اگر باشد معنی شود و نحو قوله تعالی أَلَمْ يَجْعَلْ لَكُمْ آيَاتٍ أَنْ تَتَّقُوا مَا كُنْتُمْ تُكْفِرُونَ اگر معنی باشد قوله تعالی أَلَمْ يَجْعَلْ لَكُمْ صُدُورَكُمْ و انکار تو یعنی و اینوقت مابعد آن واقعی باشد مگر عاقل سلامت کرده شود و نحو قوله تعالی أَعْتَدَ اللَّهُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا أَلِيمًا و تقریری او را گمانیدن از عاقلان نزدیک مستکرم ثابت است پس گاهی تقریر فعل نحو أَضْرَبْتُ زَيْدًا و گاهی تقریر قاعله نحو أَضْرَبْتُ مَرْثُتَ زَيْدًا و گاهی تقریر مفعول نحو أَضْرَبْتُ زَيْدًا و گاهی تقریر مفعول ثانیه تعالی أَصْلُوهُنَّ تا مراد أَنْتُمْ و گاهی مَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ و گاهی أَعْتَدَ اللَّهُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا و گاهی أَعْتَدَ اللَّهُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا كَيْفَ يَكْفُرُونَ و اشتباه نحو قوله تعالی الَّذِينَ كَفَرُوا و بعضی دیگر معانی هم ذکر کرده اند که بصحت زسیده آید حرف نذای بعید است و همه ذکر کرده اند لیکن سبب بیان این اذکر کرده آید نیز حرف نذای بعید است لیکن در صحاح برای نذای قریب و بعید هر دو نوشته است أَجَلَ لیکن لام شرط جواب است مثل نعم تصدیق کلام مستکرم میگذرد مثل اصل در جواب قَامَ زَيْدًا و أَقَامَ زَيْدًا و أَضْرَبْتُ زَيْدًا و بعضی گویند که بعد استفهام نیاید و خوش میگوید که بعد خبر اصل است و بعد استفهام نعم احسن است و در محشر می این گفت و دیگر جماعت میگویند که خبر مختص است إِذَنْ نصب میکنند فعل مضارع را و تفصیل آن مشهور است خود آن تَمُخَّلِ أَكْتَرُ آن شرطیه میباشد میشود نحو قوله تعالی وَإِنْ يَنْتَهُوا يُعَفَّرْ لَهُمْ و تاقیه و این وقت جمله اسمیه داخل شود و نحو قوله تعالی إِنَّ الْكَافِرِينَ فِي عَذَابٍ مُضَاعَفٍ و فصلیه هم آید بخوان أَرَادَ اللَّهُ الْكُفْرَ و مخففه از تقلید و اینوقت هم رخصتیه و اسمیه هر دو داخل شود پس اگر فعلیه آید عمل نکند و اگر بر اسمیه آید جایز است اعمال آن نحو قوله تعالی وَإِنْ كَلَّا

این آیه و کلامی که در آن است بر همین وانی که در حدیث است و کوفیان درین خلاف کرده اند و گفته اند  
 و این وقت برنی آید بخوان آن زیر قافیم آن متوجه هم میباشد و شش و دو حکایت است  
 بر چند وجه است یکی آنکه حرف ناصب مصدری باشد و آن بر دو وجه است اول در ابتدا  
 در موضع رفع و آن صوم مؤخر است و دوم بعد از و ال برنی غیر یقین در وقت  
 هم در موضع رفع میباشد نحو **أَكْرَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا** آن متخضع **قُلُوبُهُمْ لِكَلِمَاتِهِ** در  
 ذکر جمع اقسام طول میشود و وقتیکه اسم میباشد پس آن ضمیر منکلم است در قول ایشان  
 و نزد بعضی آن فعلت بسکون نون است در کلمات **رَأَيْتُمْ سَيْدًا** در حال وصل **رَأَيْتُمْ** آن  
 در وقت و میگوید آنکه ضمیر غالب در انت و انت و استا و انتم و امن **رَأَيْتُمْ** در حدیث  
 و تاحرف خطاب است **رَأَيْتُمْ** و آن حرفند از صروف مشبهه بفعال نصب میکنند اسم را در موضع  
 میکنند خبر را از **رَأَيْتُمْ** زیرا قافیم و آن **رَأَيْتُمْ** حال است در کتب نحو بسو است آنچه ذکر  
 آن ضرورت بود که مختاریان کرده میشود که برکی از زبان برود قسم است یکی آنکه حرف تاکید  
 باشد که نصب کند اسم را در موضع کند خبر را واضح است که آن **رَأَيْتُمْ** همان **رَأَيْتُمْ** است  
 دعوی ز محشری ظاهر شد که میگوید **رَأَيْتُمْ** افاده صحر میکند چنانکه انما کسوه و هر دو جمع  
 شده اند در قول خدی عزوجل **قُلْ لِمَنْ حُجَّتِ إِلَىٰ أُمَّةٍ أَلْحَدًا** و **وَأَلْحَدًا**  
 پس اولی برای قصر صفت است بر موصوف و ثانیاً بالعکس و قول ابی حنبل که قول  
 ز محشری قولی است که متفرد شده است بآن صرف ز محشری اما در عرف سخات قول  
 با فاده صحر یافته نمیشود مگر در **رَأَيْتُمْ** با کسر مردود است بحواله اجتماع آن در آیه کریمه  
 ز کوه و این ز عسم ابی حنبل که دعوی صحر در بجا باطل است چه در حق صحری است  
 که وحی کرده شده باشد سوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سوای توحید نیز مرتفع است

در حدیث است که در آن است  
 و این وقت برنی آید بخوان آن زیر قافیم آن متوجه هم میباشد و شش و دو حکایت است  
 بر چند وجه است یکی آنکه حرف ناصب مصدری باشد و آن بر دو وجه است اول در ابتدا  
 در موضع رفع و آن صوم مؤخر است و دوم بعد از و ال برنی غیر یقین در وقت  
 هم در موضع رفع میباشد نحو **أَكْرَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا** آن متخضع **قُلُوبُهُمْ لِكَلِمَاتِهِ** در  
 ذکر جمع اقسام طول میشود و وقتیکه اسم میباشد پس آن ضمیر منکلم است در قول ایشان  
 و نزد بعضی آن فعلت بسکون نون است در کلمات **رَأَيْتُمْ سَيْدًا** در حال وصل **رَأَيْتُمْ** آن  
 در وقت و میگوید آنکه ضمیر غالب در انت و انت و استا و انتم و امن **رَأَيْتُمْ** در حدیث  
 و تاحرف خطاب است **رَأَيْتُمْ** و آن حرفند از صروف مشبهه بفعال نصب میکنند اسم را در موضع  
 میکنند خبر را از **رَأَيْتُمْ** زیرا قافیم و آن **رَأَيْتُمْ** حال است در کتب نحو بسو است آنچه ذکر  
 آن ضرورت بود که مختاریان کرده میشود که برکی از زبان برود قسم است یکی آنکه حرف تاکید  
 باشد که نصب کند اسم را در موضع کند خبر را واضح است که آن **رَأَيْتُمْ** همان **رَأَيْتُمْ** است  
 دعوی ز محشری ظاهر شد که میگوید **رَأَيْتُمْ** افاده صحر میکند چنانکه انما کسوه و هر دو جمع  
 شده اند در قول خدی عزوجل **قُلْ لِمَنْ حُجَّتِ إِلَىٰ أُمَّةٍ أَلْحَدًا** و **وَأَلْحَدًا**  
 پس اولی برای قصر صفت است بر موصوف و ثانیاً بالعکس و قول ابی حنبل که قول  
 ز محشری قولی است که متفرد شده است بآن صرف ز محشری اما در عرف سخات قول  
 با فاده صحر یافته نمیشود مگر در **رَأَيْتُمْ** با کسر مردود است بحواله اجتماع آن در آیه کریمه  
 ز کوه و این ز عسم ابی حنبل که دعوی صحر در بجا باطل است چه در حق صحری است  
 که وحی کرده شده باشد سوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سوای توحید نیز مرتفع است

چونکه خطاب بامشركين است و المعنى ما اوحى الى في امر الربوبية الا التوجه الى الاشرار  
 و في الخشاع في تفسير قوله تعالى قل انما اوحى الى انما اوحى اليكم الله و انما  
 لقصر الحكم على شي او لقصر الشئ على حكم كقول انما زيد قائم و انما يقوم زيد و قد اجمع المثالان في  
 هذا الالاف لان انما يوحى الى مع فاعله بقرينة انما يقوم زيد و انما اوحى اليكم الله و احد بقرينة انما  
 قائم و فاعله اجمع برود دلالت است بران كه وحي بسوى انحضرت صلى الله عليه و سلم مقصور  
 است بر سبطي عيسى و محمد و صاحب تفسير مضاوي معنى آية ذكره و محققين بسبب  
 اى ما يوحى الى الا انه لا اله الا الله و احد زير كالتصديق على انحضرت صلى الله  
 عليه و سلم مقصور است بر سبطي عيسى و محمد و صاحب تفسير مضاوي معنى آية ذكره و محققين بسبب  
 و لا محذور و حاشا انما يوحى الى نبي برگاه و احب شد كه انما اوحى اليكم الله و احد بقرينة انما  
 و احب شد ان كه انما يوحى الى نبي برگاه و احب شد كه انما اوحى اليكم الله و احد بقرينة انما  
 السنوخي في الاقصى القرب مؤيد است انما يوحى الى نبي برگاه و احب شد كه انما اوحى اليكم الله و احد بقرينة انما  
 و انما يوحى الى نبي برگاه و احب شد كه انما اوحى اليكم الله و احد بقرينة انما  
 جواب معني نعم باشد خلافا لابي عبدة مثال ان قول بن زبير رضى الله عنه ان  
 و انما يوحى الى نبي برگاه و احب شد كه انما اوحى اليكم الله و احد بقرينة انما  
 است در كفل مثال ان قول بعض عرب است انما يوحى الى نبي برگاه و احب شد كه انما اوحى اليكم الله و احد بقرينة انما  
 لعنك تشري لان شيئا آخر مما قسمت تصدق قوله تعالى سو اذيتكم انما يوحى الى نبي برگاه و احب شد كه انما اوحى اليكم الله و احد بقرينة انما  
 هم اعم من استغفونهم عني ابرام بقبش رطبي و اردو سقطه تخلافتان انما يوحى الى نبي برگاه و احب شد كه انما اوحى اليكم الله و احد بقرينة انما  
 قل هل يسوي الا عمى و البصير ام هل تسوي الظالمات و المؤمنات انما يوحى الى نبي برگاه و احب شد كه انما اوحى اليكم الله و احد بقرينة انما  
 لله شرگاه و زانه نحو قوله تعالى انما يوحى الى نبي برگاه و احب شد كه انما اوحى اليكم الله و احد بقرينة انما

اینکه خطاب بامشركين است و المعنى ما اوحى الى في امر الربوبية الا التوجه الى الاشرار  
 و في الخشاع في تفسير قوله تعالى قل انما اوحى الى انما اوحى اليكم الله و انما  
 لقصر الحكم على شي او لقصر الشئ على حكم كقول انما زيد قائم و انما يقوم زيد و قد اجمع المثالان في  
 هذا الالاف لان انما يوحى الى مع فاعله بقرينة انما يقوم زيد و انما اوحى اليكم الله و احد بقرينة انما  
 قائم و فاعله اجمع برود دلالت است بران كه وحي بسوى انحضرت صلى الله عليه و سلم مقصور  
 است بر سبطي عيسى و محمد و صاحب تفسير مضاوي معنى آية ذكره و محققين بسبب  
 اى ما يوحى الى الا انه لا اله الا الله و احد زير كالتصديق على انحضرت صلى الله  
 عليه و سلم مقصور است بر سبطي عيسى و محمد و صاحب تفسير مضاوي معنى آية ذكره و محققين بسبب  
 و لا محذور و حاشا انما يوحى الى نبي برگاه و احب شد كه انما اوحى اليكم الله و احد بقرينة انما  
 و احب شد ان كه انما يوحى الى نبي برگاه و احب شد كه انما اوحى اليكم الله و احد بقرينة انما  
 السنوخي في الاقصى القرب مؤيد است انما يوحى الى نبي برگاه و احب شد كه انما اوحى اليكم الله و احد بقرينة انما  
 و انما يوحى الى نبي برگاه و احب شد كه انما اوحى اليكم الله و احد بقرينة انما  
 جواب معني نعم باشد خلافا لابي عبدة مثال ان قول بن زبير رضى الله عنه ان  
 و انما يوحى الى نبي برگاه و احب شد كه انما اوحى اليكم الله و احد بقرينة انما  
 است در كفل مثال ان قول بعض عرب است انما يوحى الى نبي برگاه و احب شد كه انما اوحى اليكم الله و احد بقرينة انما  
 لعنك تشري لان شيئا آخر مما قسمت تصدق قوله تعالى سو اذيتكم انما يوحى الى نبي برگاه و احب شد كه انما اوحى اليكم الله و احد بقرينة انما  
 هم اعم من استغفونهم عني ابرام بقبش رطبي و اردو سقطه تخلافتان انما يوحى الى نبي برگاه و احب شد كه انما اوحى اليكم الله و احد بقرينة انما  
 قل هل يسوي الا عمى و البصير ام هل تسوي الظالمات و المؤمنات انما يوحى الى نبي برگاه و احب شد كه انما اوحى اليكم الله و احد بقرينة انما  
 لله شرگاه و زانه نحو قوله تعالى انما يوحى الى نبي برگاه و احب شد كه انما اوحى اليكم الله و احد بقرينة انما

اینکه خطاب بامشركين است و المعنى ما اوحى الى في امر الربوبية الا التوجه الى الاشرار











ما علی است و ثالثاً اینکه برای تفهیم می آید و نحو و کون یفعلکم النعم اذ ظلمکم و کون  
 فی العذاب مشدراً کون در آیه برای مفاعلات می آید سیبویه گوید پس اذ  
 است که بعد لفظ بنا و میس آید نحو یسما اذ جاء زید فقال کذا اذ ما  
 حرف شرط است چه هم میبرد و فعل را و آن نزد سیبویه حرف شرط است مثل این شرط نیز  
 میبرد و این سراج و فارسی طرف است و عمل آن قلیل است ضروری نیست خلافاً لبعض  
 اذ ابرو و جهت گاهی برای مفاعلات می آید درین وقت مختص بجهت اسمیه میگردد  
 غیر محتاج بسوی جواب و در ابتدا واقع نشود و معنی حال شونده استهبال نحو نحو حبت  
 فاذا استکفی الکیاب و آن حرفی است نزد خشش و طرف مکان نزد سیر و طرف  
 نزد راجح و اول مختار این مالک و ثانی مختار این عصفور و ثالث مختار زختری و گاهی  
 برای غیر مفاعلات و درین وقت غالب در و این است که طرف بمعنی مستقبل متضمن معنی شرط  
 باشد و مختص بجهت فعلیه می شود چنانکه اول با سیمه نحو اذ اجاء زید اذ کرمته آئین اسم  
 مختص بقسم است و ز جیح و زمانی حرف میگویند و مفروض مشتق از زمین و عمزه وی وصلی است  
 و کوفین جمع بین و عمزه او قطعی میگویند اصح اولیست چه عمزه او گاهی کسره یا بر و میم فتح و اگر  
 جمع بودی و عمزه او قطعی در و اختلاف نمیشد مثل اقلس و اکلب و لازمست او را رافع بر ابتدا  
 و حذف خبر و اضافه است او بسوی اسم الله تعالی و این درست میگویند چنانکه است جبر و حذف  
 قسم و این مالک نزد اضافه است بسوی کعبه بن عصفور جائز و هسته بودن او خبر و مبتدا و محذوف می آید

لعمریه  
 کون در مفاعلات  
 از سبویه  
 کون در مفاعلات  
 از سبویه  
 کون در مفاعلات  
 از سبویه  
 کون در مفاعلات  
 از سبویه  
 کون در مفاعلات  
 از سبویه  
 کون در مفاعلات  
 از سبویه  
 کون در مفاعلات  
 از سبویه

حرف الباء الموحدة
تفصیل معانی آن مشهور و در کتب دیگر مسطور و زیاد تحقیق که مزیدی زبان مقصور نباشد در معنی اللبیب مذکور بجمل دوم است اول حرف معنی نعم و دوم اسم همان خبر بود و گوناگون است



فوق معرب علی حسب العوائل می باشد و بر سبیل شذوذ در بخاری در تفسیر امر سجده و لا خطر  
 علی قلب بشره ذخر امن بکله ما اطلعتم علیه لفظ به معرب مجرور بمن خارج از  
 معانی مکرره واقع شده پس بعضی این را بعضی غیر میگویند و همین ظاهر است

**حرف التاء الفوقانیة**

تاء متحرک در اوائل سماء و متحرک در اوخر آنها و متحرک در اوخر افعال ساکن در اوخر آنها پس  
 متحرک در اوائل سماء حرف بر می باشد و معانی آن مشهور است متحرک در اوخر آنها حرف خطاب است و کما  
 و کنت و متحرک در اوخر افعال مکرره است و نحو قمت بهر سه حرکت و ساکن در اوخر آنها حرف جمع است  
 برای علامات تانیث است و نحو کانت و کانتی و کانتی که اسم است و این خلاف اجماع است

**حرف التاء المثلثة**

حرف عطف است و گاهی تا بفایده تبدیل گردد و می آید قسم سه امر میخواندند که  
 در حکم مطلق علیه و ترتیب و تملک و نحو سماء بی زید و کما و کما و در هر یک از هر سه  
 اختلاف است که مشروح در معنی مذکور است ششم بفتح اول اسم است که با و اشاره  
 کرده میشود بسوی مکان بعید نحو قوله تعالی و از الفنا هم الاخرین و آن طرف است که  
 در و تصرف نشود و کسیکه در قوله تعالی و اذا را آیت ششم را آیت لعمریه معرب و معنون  
 گردانیده غلط نموده و بر حرف تنبیه می آید نه در آخرش حرف خطاب بخلاف دیگر اسم اشاره

**حرف الجیم**

جیم کسر را چه اصل در تحریک کسره است نحو افس و بفتح آن برای تخفیف چون کن  
 و کیف و آن حرف جواب است یعنی نعم نعمتی حقانیت تا که مصدر بودی و نه یعنی ای ای  
 طرف گردیدی در آخر بعضی ابیات تجرید توین آمد پس در آن توهمات ذکر کرده اند چنانکه حرف

لا خطر علی قلب بشر  
 ما اطلعتم علیه لفظ به معرب مجرور بمن خارج از  
 معانی مکرره واقع شده پس بعضی این را بعضی غیر میگویند و همین ظاهر است  
 تاء متحرک در اوائل سماء و متحرک در اوخر آنها و متحرک در اوخر افعال ساکن در اوخر آنها پس  
 متحرک در اوائل سماء حرف بر می باشد و معانی آن مشهور است متحرک در اوخر آنها حرف خطاب است و کما  
 و کنت و متحرک در اوخر افعال مکرره است و نحو قمت بهر سه حرکت و ساکن در اوخر آنها حرف جمع است  
 برای علامات تانیث است و نحو کانت و کانتی و کانتی که اسم است و این خلاف اجماع است  
 حرف عطف است و گاهی تا بفایده تبدیل گردد و می آید قسم سه امر میخواندند که  
 در حکم مطلق علیه و ترتیب و تملک و نحو سماء بی زید و کما و کما و در هر یک از هر سه  
 اختلاف است که مشروح در معنی مذکور است ششم بفتح اول اسم است که با و اشاره  
 کرده میشود بسوی مکان بعید نحو قوله تعالی و از الفنا هم الاخرین و آن طرف است که  
 در و تصرف نشود و کسیکه در قوله تعالی و اذا را آیت ششم را آیت لعمریه معرب و معنون  
 گردانیده غلط نموده و بر حرف تنبیه می آید نه در آخرش حرف خطاب بخلاف دیگر اسم اشاره



بمعنی نعم زجاج این را در کتاب الشجره حکایت کرده و یا اسم معنی عظیم یا بمعنی سیر یا بمعنی اصل

حرف الحاء المهملة

حاشی بر سه گونه است اول فعل متعدی متصرف لانه علیه السلام قال **سَامَةٌ**  
**أَحَبُّ لِلنَّاسِ رَأِي مَا حَاشِي فَاطِمَةَ** لفظ مادر بخانامه است بمعنی استننا کرد  
فاطمه را و این مالک نام صدریه حاشی را استثنائیه میگوید و ما حاشی فاطمه را از کلام  
صلی الله علیه و سلم می شمارد و دوم تزیینیه نحو **حَاشِي لِلَّهِ** و در نیوقت نزد برادران جنی و غیره  
فعل است و بعضی از آنها میگویند که اسم فعل است معنی یعنی **أَبْرَأُ بِرَبِّي** سوگند اینکه برای استننا  
باشد در نیوقت سیویه و اکثر بصیرین میگویند که دانما حضرت بمنزله الا لیکن مستثنی را بر میزند  
و جر می و مازنی و میرد و زجاج و خنثی ابو زید و قرآ و ابو عمرو و شیبانی میگویند که اکثر حرف  
جر می بود و گاهی فعل متعدی جا میباشند چه این متضمن معنی الاست نحو **اللَّهُمَّ احْفَظْ**  
**وَلِمَن يَتَّبِعُ دُعَائِي حَاشِي الشَّيْطَانِ وَآبَا الْأَصْبَحِ** و بعضی ابا را ابی یا مجرد  
میگویند و بعضی ربعت من قال **إِنَّ آبَاهَا وَآبَا آبَاهَا** میگویند حتی و معاشین تشریح  
در کتب خود ذکر اند **حَيْثُ** و بنی علی **حَوْثٌ** میگویند لیکن شمار هر دو قسم میدهند برای  
مشابهت غایات و کس از جهت اصالت فتح از جهت تخفیف و بعضی عرب معرب میگویند  
چنانکه بعضی قرآ قوله تعالی **رَأَيْنَ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ** با کسر گویند و در احتمال است  
که معنی بر کس باشد خواه معرب آن بالاتفاق برای مکان است و خنثی گفته که گاهی برای  
زمان هم می آید و غالباً منصوب میباشد نظیرت یا مجرد بر من و گاهی بغیر من فارسی گویند  
مفعول هم واقع شود و درین آیت **اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ** طحیث را  
مفعول گفته و این مالک گفته که گاهی اسم هم واقع میشود بغیر دلیل و نیز این را اضافه

حاشی بر سه گونه است  
سَامَةٌ لقب است  
حاشی بر سه گونه است  
حاشی بر سه گونه است  
حاشی بر سه گونه است

بسوی جمله لازم است خواه اسمیه خواه فعلیه باشد لیکن بسوی فعلیه که برست ابواب است در کتاب التمام خود گفته که هر که حیث را معنای بسوی مفرد میکند معرب گرداند صاحب بنی گوید که از راه مفتوح دیدیم بجز ضابطین درین مصراع اما شری حکایت سگیل طالعاً وقتیکه او با کاف پیوند شرطیه شود و فعلین را جزم کند

حرف الخاء المعجمة

تخلار بود و در است اول حرف برابر استثنی دوم فعل متعدی نامستثنی و در بیجا گنجایش دارد

حرف الراء المهملة

ر ب حرف است و کوفیان دعوی است میکنند عمل او جرست هر گاه که لفظ ما کافه برومی آید عمل آن لغو میشود و در نوقت اکثر مخفف آید چنانچه از تفتح قرآن شریف معلوم شود و داخل بر جمله فعلیه که فعلش ماضی باشد لفظاً و معنی و بعضی گویند بر اسمیه هم داخل شود و بعضی گویند اسمیه داخل نشود و هر جائیکه واقع شود از تا و ایل کنند و بعضی گویند بر فعل مستقبل هم داخل و بعضی دیگر نمی کنند و تا و ایل کنند جای وقوع را در ر شبانه زده لغت است ضمناً و تفتح آن بر دو و در تخفیف آن چون وارد و ضرب کردیم چهار وجه حاصل شد و آن هر چهار را در ضرب کردیم و تا و ایل است سکا که متحرکه برین تا و از زده حاصل شدند و ضمناً و تفتح سکون با و ضم فرین شد و تخفیف پس از زده شد

حرف السين المهملة

سین مفرده حرف است که بر مضارع می آید و او را برای استقبال خاص میگردانند بهتر از جز فعل میشود و نهاد و عمل نمیکند و از سوف معنی استقبال در سین کم نیست لیکن صبرین سین او را استقبال فریب سوف را در استقبال بعد استعمال کنند و بعضی گویند که آن برای نوا و استمرار است برای استقبال نیست نحو قوله تعالی مستجدون اخرون و در معشری گوید که

له آتیه  
مشابه بالفتوح  
ملکان  
مالک  
ان سنه  
بجمله  
این  
و این  
حکمت  
و کس  
حکمت  
عبد  
عبد

سین اگر داخل شود فعل محبوب یا مکروه دلالت کند که البته آن فعل در افع است بخوفه است  
 قَسِيْفِيْكَ هُوَ اللهُ در اینجا معنی زمین نیست که فعل ضرور رافع است اگر چه متأخر  
 شود تا یک وقتی سَوُوْفُ مراد است سین یا افاده استقبال پسید میکند چه کثرت حروف است  
 کند کثرت معانی نقل کرده است صاحب محکم در آن صفت محذوف وسط و نحو سَحْبُفِ اَخِيْرُفِي  
 محذوف اخير و قلب سطر با برای تخفيف بر سَوُوْفُ لام تا کید نیز آید بخوفه تعالی و كَسُوْفُ  
 يُعْطِيْكَ نَبِيْكَ سَيِّئِ اسْم بر وزن مثل در اصل سَوُوْفِيْ بود و او یا بهم آمدند و اول ساکن  
 و او را با کردند و او را یاد تمام کردند و تشبیه آن سیان و تشبیه این بجای تشبیه سواست  
 و آن تشبیه نباید مگر گاهی بسبب شد و زود در وقت تشبیه از اصناف مستعنی میباشد همچنانکه تشبیه مثل  
 مستعنی شود کقول الشاعر وَالشَّرُّ بِالشَّرِّ عَجْدُ اللهُ مِثْلَانِ و واجب است که داخل  
 شود بر اول او و گفته شود و لاسی ثعلب گوید که استعمالش خلاف قول امر القس و کلاسیما  
 یوم بدارة جمل خطاست و غیر آن گاهی مخفف کنند و گاهی و او را حذف کنند در  
 مابعد که در آخرش لاحق شود رفع و جر مطلقا و است رفع برینکه مابعد او خبر مبتدای محذوف است  
 و ما موصوله یا مکروه موصوفه و جر بر اینکه ما زانده است و مابعدش مضاف الیه و گاهی بعد لفظا  
 منصوب نیزی شود از این جهت که مستثنی گردد و لاسی گفته است ثنا و لفظا در نیوقت نیز زانده  
 خواهد بود و گاهی لا و او از او صد کرده شود و گفته شود سببا و آنچه که گفته شد معنی لغوی بودند لیکن در  
 استعمال عت مبرمی خصوصا آید در زیاده تفصیل در معنی مذکور است سَوُوْفُ چه چند معنی دارد اول  
 مستوی باین معنی و قسیده کسبر اول باشد مقصود خوانند یعنی سَوُوْفِيْ خود مگنا سَوُوْفِيْ و اگر بفتح  
 اول باشد محدود خوانند نحو هر سَوُوْفِيْ بِرَجُلٍ سَوُوْفِيْ دوم معنی وسط و معنی تام و این هر دو معنی  
 محدود باشد فتح اول و مقصود باشد ضم اول مقصود محدود و هر دو جایز است کسبر اول و سَوُوْفِيْ

در سوره  
 کسبر اول  
 و البیوت  
 فاعل  
 و با بر دو گانه  
 فاعل  
 و سَوُوْفِيْ  
 و سَوُوْفِيْ  
 و سَوُوْفِيْ







اِنْ جِئْتَنِي فَاكْرِمْتَنِي سَوْمَ زَائِدَةٍ وَسَبْعِيَةَ جَائِزٍ مَشْتَرِكِينَ خَشَّ جَائِزًا وَزَادَ زَائِدًا  
 خَيْرٌ مِمَّا سَلَّمَ نَحْوُ قَوْلِ أَخِيكَ قَوْلُكَ وَفَرَّ وَأَعْلَمَ وَوَكَّرَ جَائِزًا وَزَادَ وَقِيكُمُ خَيْرٌ مِمَّا  
 يَأْتِيهَا شَحْرُ الْمُؤْمِنَةِ فَأَنْكَحُهَا وَالشَّرِيكَةُ كَلِمَةٌ كَلِمَتُهَا فِي حَرْفِ جِزْتٍ وَمِنْ  
 نَفَرٍ مَكَانٍ يَأْتِي فِي خَوَاصِّهَا بِشَدِّ مِثَالِ بَرْدٍ وَقَوْلُهُ تَعَالَى أَلَمْ أَغْلِبِ الْقَوْمَ فِي آيَاتِي  
 الْأَرْضِ وَهُوَ مِنْ بَعْدِ عَلَيْهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي بَضْعِ سِنِينَ خَوَاصٌّ جَائِزًا نَحْوُ قَوْلِهِ  
 فِي الْقِصَاصِ حَيَاتُهُ وَدَوْمٌ مَصَابِتُ خَوَاصِّ حُلُوفٍ فِي أَمِيرٍ قَدْ خَلَّتْ أَيْ مَعَهُمْ  
 بِسَوْمٍ تَعْلِيلٌ نَحْوُ قَوْلِهِ تَعَالَى قَدْ لَكِنَّا الَّذِي لَمْ تَشْنِي فِيهِ جِهَارٌ مَسْتَعْلًا نَحْوُ قَوْلِهِ تَعَالَى  
 وَلَا صَلَبٌ لَكُمْ فِي جُدُوحِ النَّخْلِ يَجْمَعُ مَرَاتٍ كَقَوْلِ الشَّاعِرِ شَعْرٌ وَبُرُوكٌ يَوْمَ الرَّجْحِ  
 مِثْلَ قَوْلِهِ مَنْ يَصْبِرُونَ فِي طَعْنِ الْأَبَاهِرِ وَالْكَالِ شَسْتَمُ مَرَاتٍ أَيْ نَحْوُ قَوْلِهِ تَعَالَى  
 فَرَدُّوا إِلَيْكُمْ فِي أَقْوَاهُمْ مِثْلَ مَرَاتٍ مِنْ عَثْرَتَيْنِ شَهْرًا فِي ثَلَاثَةِ أَحْوَالٍ  
 مِنْ ثَلَاثَةِ أَحْوَالٍ وَابْنُ جَنِّيٍّ دَرَجَاتٍ خَلَّافٌ كَرَاهِيَّةً مُصَنَّفَاتٍ الزَّيْجَا مَحْذُونٌ مَعْنَى أَيْ فِي  
 عَقِبِ ثَلَاثَةِ أَحْوَالٍ مِثْلَ مَقَابِيهِ وَفَتِكِهِ وَخَلَّ شَوَدَّ رِمَانٍ مَفْضُولٌ سَابِقٌ وَفَاضِلٌ لِحْنٍ  
 نَحْوُ قَوْلِهِ تَعَالَى فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ لَمْ يَمُوتُوا بِمَعْنَى أَيْ زَائِدٌ  
 كَرَاهِيَّةً شَوَدَّ عَوْضٌ أَيْ دَرَجَاتٍ لِفَطْنِي كَرَاهِيَّةً مَحْذُونٌ بِأَشَدِّ كَقَوْلِهِ ضَرَبْتُ فِي مَنْ رَغَبْتُ أَهْلَهُ  
 ضَرَبْتُ مَنْ رَغَبْتُ فِيهِ وَهَمٌّ يَأْكِبُ نَحْوُ قَوْلِهِ تَعَالَى إِنْ كُنْتُمْ فِيهَا تَقُولُ بَعْضُ

حرف القاف

قَدْ بَرَدَ وَجَدَّ اسْتِ اسْمِيَّةٌ وَسُفْرِيَّةٌ وَاسْمِيَّةٌ بَرَدٌ وَكَوْنُهُ اسْتِ أَوَّلُ اسْمٍ مَعْنَى حَسْبِ الْيَقِينِ  
 كَمَا فِي بَنِي بَشِيرٍ سَبَبٌ بَسْبَابٌ قَدْ حَرَفِيَّةٌ وَرَسُولٌ نَحْوُ قَوْلِهِ زَيْدٌ رَهْمٌ وَقَدْ نِيَّ دَرَاهِمٌ  
 نَوْنٌ وَقَايِدٌ وَكَأَيُّ مَعْرَبٍ بِأَشَدِّ وَأَنْ قَبِيلٌ نَحْوُ قَوْلِهِ زَيْدٌ رَهْمٌ بَعْضُ دَالٍ دَوْمٌ فَصْلٌ

حروف القاف  
 قَدْ بَرَدَ وَجَدَّ اسْتِ اسْمِيَّةٌ وَسُفْرِيَّةٌ وَاسْمِيَّةٌ بَرَدٌ وَكَوْنُهُ اسْتِ أَوَّلُ اسْمٍ مَعْنَى حَسْبِ الْيَقِينِ  
 كَمَا فِي بَنِي بَشِيرٍ سَبَبٌ بَسْبَابٌ قَدْ حَرَفِيَّةٌ وَرَسُولٌ نَحْوُ قَوْلِهِ زَيْدٌ رَهْمٌ وَقَدْ نِيَّ دَرَاهِمٌ  
 نَوْنٌ وَقَايِدٌ وَكَأَيُّ مَعْرَبٍ بِأَشَدِّ وَأَنْ قَبِيلٌ نَحْوُ قَوْلِهِ زَيْدٌ رَهْمٌ بَعْضُ دَالٍ دَوْمٌ فَصْلٌ



مینویسد که زید اید و هر وقت زید زید می نگیند زید اید زهم و یکمین در معنی  
 و حرفه محض است فعل متصرف خبری مثبت مجرد از جازم و نامست و بهتر از هر فعلی است و در منفصل فعل واقع  
 شود مگر نسیم کنول الشاعر <sup>لک</sup> اَحْلَا لِقَدْ وَ اَللّٰهُ اَوْ طَلَّ عَشُوًّا تَوَابِقُ نَبِيٌّ مَنِيٌّ وَ اَرَادَ اِيْنَ نَبِيٍّ  
 وَ اَن مَّرَاهُ مَضْرُوعٌ طَابِرُ سَمْعٍ قَدْ يَمْتَدُّ الْعَاثِبُ الْيَوْمَ وَ قَيْدُهُ لَمَّا سَدَّ اَمْرًا غَاثٌ بِاِسْمِ  
 تَقْرِيْبِ اَيْ مَبْرُورِيْ حَالٌ نَحْوُ قَدْ اَمْرًا زَيْدٌ نَحْوُ مِثْلِ اَوْ تَقْلِيْلٌ اَوْ تَقْوِيْلٌ وَ قَوْعٌ فَعْلٌ يَأْتِيْ بِاِسْمٍ قَدْ يَصْدُرُ  
 الْكَلْبُ وَ قَدْ يَجُوُّ الْبَجِيْلُ خَرَّاهُ تَقْلِيْلٌ مَسْلُوْنٌ فَعْلٌ نَحْوُ قَدْ لَعَلَّ مَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ جَاءَ بِاِسْمٍ  
 چنانکه سیبویه در قول زیدلی وارد کرده قَدْ اَشْرَكَ الْقُرَيْشُ مُصَفَّرًا اَنْ اَمَلَهُ وَ مَحْمُودِيٌّ وَ اَرَادَ  
 اَيْ مَبْرُورِيْ اَمْرًا زَيْدٌ نَحْوُ مِثْلِ اَوْ تَقْلِيْلٌ اَوْ تَقْوِيْلٌ وَ قَوْعٌ فَعْلٌ يَأْتِيْ بِاِسْمٍ قَدْ يَصْدُرُ  
 مَعْنَى زَيْدٌ اَمْرًا زَيْدٌ نَحْوُ مِثْلِ اَوْ تَقْلِيْلٌ اَوْ تَقْوِيْلٌ وَ قَوْعٌ فَعْلٌ يَأْتِيْ بِاِسْمٍ قَدْ يَصْدُرُ  
 حکایت کرده است در چهار نصب اختلاف است که در بیان آن طول میشود و در بعضی تفصیل مذکور است  
 قطره گوید است اول ظرف زمان برای استعراق با معنی و اینوقت است و تاشد و تاشد  
 مضموم میباشد در اصح لغات و محقق بعضی بر ماضی ماضی داخل کنند نحو مَا فَعَلْتَهُ قَطْرًا اَلْاَشْرَافُ  
 بِمَضْرُوعٍ مَعْنَى نَحْوَمَا اَفْعَلَهُ قَطْرًا وَ مَشَقُّوْنَهُ قَطْرًا مَعْنَى قَطَعْتَهُ بِسَمْعٍ مَّا فَعَلْتَهُ قَطْرًا  
 مَّا فَعَلْتَهُ قَطْرًا مَعْنَى مَنَعْتَهُ مِنْ عَمْرٍو زَيْدًا اَمْرًا مَنَعْتَهُ مِنْ زَيْدٍ اَمْرًا مَنَعْتَهُ مِنْ زَيْدٍ اَمْرًا مَنَعْتَهُ مِنْ زَيْدٍ اَمْرًا  
 مَعْنَى مَنَعْتَهُ مِنْ زَيْدٍ اَمْرًا مَنَعْتَهُ مِنْ زَيْدٍ اَمْرًا مَنَعْتَهُ مِنْ زَيْدٍ اَمْرًا مَنَعْتَهُ مِنْ زَيْدٍ اَمْرًا مَنَعْتَهُ مِنْ زَيْدٍ اَمْرًا  
 اِلَى الْكَلْبِ وَ مَعْنَى رَجَعْتَ اِلَى بَيْتِكَ اَمْرًا مَنَعْتَهُ مِنْ زَيْدٍ اَمْرًا مَنَعْتَهُ مِنْ زَيْدٍ اَمْرًا مَنَعْتَهُ مِنْ زَيْدٍ اَمْرًا  
 کسره دهند جهت اصالت و گاهی قاف را نیز برای متابعت طایفه میدهند و گاهی طایفه را  
 مخفف خوانند و ضم دهند و گاهی سکون دوم اینکه اسم معنی حساب باشد و اینوقت قاف از مضموع  
 و طایه و ماکن باشد و گفته شود قَطْرًا وَ قَطْرًا زَيْدٌ اَمْرًا مَنَعْتَهُ مِنْ زَيْدٍ اَمْرًا مَنَعْتَهُ مِنْ زَيْدٍ اَمْرًا

و این وقت قاف را نیز برای متابعت طایفه میدهند و گاهی طایفه را مخفف خوانند و ضم دهند و گاهی سکون دوم اینکه اسم معنی حساب باشد و اینوقت قاف از مضموع و طایه و ماکن باشد و گفته شود قَطْرًا وَ قَطْرًا زَيْدٌ اَمْرًا مَنَعْتَهُ مِنْ زَيْدٍ اَمْرًا مَنَعْتَهُ مِنْ زَيْدٍ اَمْرًا

و این وقت قاف را نیز برای متابعت طایفه میدهند و گاهی طایفه را مخفف خوانند و ضم دهند و گاهی سکون دوم اینکه اسم معنی حساب باشد و اینوقت قاف از مضموع و طایه و ماکن باشد و گفته شود قَطْرًا وَ قَطْرًا زَيْدٌ اَمْرًا مَنَعْتَهُ مِنْ زَيْدٍ اَمْرًا مَنَعْتَهُ مِنْ زَيْدٍ اَمْرًا

و کسب زید و غیره گر این بی است و سب معرب است سوم اسم فعل یعنی گفته شود  
قطعی بنون و قای مثل یغنی در بر وجه دوم هم نون و قای به آوردن رو است

### حرف الکاف

**کاف مفرد** جار می باشد و غیر جار جارود گویند است حرف اسم حرف ترمیمی است  
تشبیهی غیر نزدیک گالا سید تعیل نحو قوله تعالی **کَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَدْحِ الْخَمْرِ الْمَلَائِكَةَ**  
یعنی لا تعیل است و استعلا ذکر کرده است این انخس و کوفیان کقولم در جواب کیفیت  
اصحیح کنجی ای علی اثر و معنی یعنی غیر گویند معنی اینجا یعنی تشبیه گویند و صاف است  
کنند ای کما جیب خیر و معنی بیادرت فرستید که جایز و نحو سید کما تدخل وصل کما جیب  
الوقت ذکر کرده است این این عبار در بنامه و ابوسعید سیرانی و غیر آن گران نادرست و هم باید  
و آن آمده است نحو **لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ** و کاف اسمیه جار معنی مثل می باشد و واقع نشود و گویند بر  
نزد سبویه و محققین کقول الشاعر **يَضْحَكُ عَنْ كَالِدِ بْنِ الْمُهَلَّبِ وَ خَشِنَ مَارِي بَغِيرِ ضَرْبِ**  
هم جایز دارد و نحو زید **كَا لَسِدِ** و کاف غیر جار نیز در دست اسم حرف اسم ضمیر منصوب  
باشد و مجرد نحو قوله تعالی **مَا أَذْكَاءَ بَالِكَ** و حرف معنی خطاب او را محمل از اعراب باشد  
لاحق آخر هم اشاره ضمیر متصل منصوب **نُودِ لَيْكَ وَ اِيَّاكَ** کی بر سوز است اول اسم  
مختر از کيف کقول الشاعر **كَيْ يَخْشَعُونَ اِلَى سَكْرِ وَمَا نَدَوْتَ دَوْمَ مَبْرَدِ** لام فعل معنی  
و عملا وقتیکه با استنشامیه پیوزد و نحو کجه **كَمْ مَسِي لِيَهْ** و یا با مصدر به نحو قول الشاعر **يَسْتَعِي**  
الفق **كَيْمَا يَضْرُوقُ** و يقع و یا بان مصدر به مقدره نحو **جِثَّتْ كَيْ تَكْرُمِي** سوم مبرزه بان  
مصدر به معنی و عملا نحو قوله تعالی **لِكَيْ لَا تَأْسَوْا** که بر دو وجه است خبریه معنی کثیر استنشامیه  
یعنی ای عدد و هر دو وجه امر شریک از اسمیه و معنی ابهام و افتخار سبوی نیز و بنا مصدر کلام

کاف مفرد جار می باشد و غیر جار جارود گویند است حرف اسم حرف ترمیمی است  
تشبیهی غیر نزدیک گالا سید تعیل نحو قوله تعالی کَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَدْحِ الْخَمْرِ الْمَلَائِكَةَ  
یعنی لا تعیل است و استعلا ذکر کرده است این انخس و کوفیان کقولم در جواب کیفیت  
اصحیح کنجی ای علی اثر و معنی یعنی غیر گویند معنی اینجا یعنی تشبیه گویند و صاف است  
کنند ای کما جیب خیر و معنی بیادرت فرستید که جایز و نحو سید کما تدخل وصل کما جیب  
الوقت ذکر کرده است این این عبار در بنامه و ابوسعید سیرانی و غیر آن گران نادرست و هم باید  
و آن آمده است نحو لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ و کاف اسمیه جار معنی مثل می باشد و واقع نشود و گویند بر  
نزد سبویه و محققین کقول الشاعر يَضْحَكُ عَنْ كَالِدِ بْنِ الْمُهَلَّبِ وَ خَشِنَ مَارِي بَغِيرِ ضَرْبِ  
هم جایز دارد و نحو زید كَا لَسِدِ و کاف غیر جار نیز در دست اسم حرف اسم ضمیر منصوب  
باشد و مجرد نحو قوله تعالی مَا أَذْكَاءَ بَالِكَ و حرف معنی خطاب او را محمل از اعراب باشد  
لاحق آخر هم اشاره ضمیر متصل منصوب نُودِ لَيْكَ وَ اِيَّاكَ کی بر سوز است اول اسم  
مختر از کيف کقول الشاعر كَيْ يَخْشَعُونَ اِلَى سَكْرِ وَمَا نَدَوْتَ دَوْمَ مَبْرَدِ لام فعل معنی  
و عملا وقتیکه با استنشامیه پیوزد و نحو کجه كَمْ مَسِي لِيَهْ و یا با مصدر به نحو قول الشاعر يَسْتَعِي  
الفق كَيْمَا يَضْرُوقُ و يقع و یا بان مصدر به مقدره نحو جِثَّتْ كَيْ تَكْرُمِي سوم مبرزه بان  
مصدر به معنی و عملا نحو قوله تعالی لِكَيْ لَا تَأْسَوْا که بر دو وجه است خبریه معنی کثیر استنشامیه  
یعنی ای عدد و هر دو وجه امر شریک از اسمیه و معنی ابهام و افتخار سبوی نیز و بنا مصدر کلام

کاف مفرد جار می باشد و غیر جار جارود گویند است حرف اسم حرف ترمیمی است  
تشبیهی غیر نزدیک گالا سید تعیل نحو قوله تعالی کَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَدْحِ الْخَمْرِ الْمَلَائِكَةَ  
یعنی لا تعیل است و استعلا ذکر کرده است این انخس و کوفیان کقولم در جواب کیفیت  
اصحیح کنجی ای علی اثر و معنی یعنی غیر گویند معنی اینجا یعنی تشبیه گویند و صاف است  
کنند ای کما جیب خیر و معنی بیادرت فرستید که جایز و نحو سید کما تدخل وصل کما جیب  
الوقت ذکر کرده است این این عبار در بنامه و ابوسعید سیرانی و غیر آن گران نادرست و هم باید  
و آن آمده است نحو لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ و کاف اسمیه جار معنی مثل می باشد و واقع نشود و گویند بر  
نزد سبویه و محققین کقول الشاعر يَضْحَكُ عَنْ كَالِدِ بْنِ الْمُهَلَّبِ وَ خَشِنَ مَارِي بَغِيرِ ضَرْبِ  
هم جایز دارد و نحو زید كَا لَسِدِ و کاف غیر جار نیز در دست اسم حرف اسم ضمیر منصوب  
باشد و مجرد نحو قوله تعالی مَا أَذْكَاءَ بَالِكَ و حرف معنی خطاب او را محمل از اعراب باشد  
لاحق آخر هم اشاره ضمیر متصل منصوب نُودِ لَيْكَ وَ اِيَّاكَ کی بر سوز است اول اسم  
مختر از کيف کقول الشاعر كَيْ يَخْشَعُونَ اِلَى سَكْرِ وَمَا نَدَوْتَ دَوْمَ مَبْرَدِ لام فعل معنی  
و عملا وقتیکه با استنشامیه پیوزد و نحو کجه كَمْ مَسِي لِيَهْ و یا با مصدر به نحو قول الشاعر يَسْتَعِي  
الفق كَيْمَا يَضْرُوقُ و يقع و یا بان مصدر به مقدره نحو جِثَّتْ كَيْ تَكْرُمِي سوم مبرزه بان  
مصدر به معنی و عملا نحو قوله تعالی لِكَيْ لَا تَأْسَوْا که بر دو وجه است خبریه معنی کثیر استنشامیه  
یعنی ای عدد و هر دو وجه امر شریک از اسمیه و معنی ابهام و افتخار سبوی نیز و بنا مصدر کلام

و جدا میشوند و پنج امر اولی آنکه کلام با کم خبریه محل صدق و کذب میباشد تا با کم استغنا میسر دوم  
 مستکلم در کم خبریه از مخاطب جواب طلب میکند بخلاف استغنا میسر سوم اسم حیدر از کم خبریه مقرون  
 به خبر میشود و در استغنا میسر بخلاف آن مثال خبریه که **عَبْدِي** و **مَسْنُونِ** و **سَيِّدِي** و **سَيِّدِي**  
 که **مَا لَكَ أَحْسَنُ مِنْ أَهْلِ تَلْسُونِ** چهارم آنکه نیز کم خبریه مفرد و مجموع هر دو می آید نحو **كَمْ عَبْدِي**  
**و كَمْ عَبْدِي** و نیز استغنا میسر مفرد میباشد و اما اگر کوفیان درین خلافت کرده اند و نیز آنکه نیز  
 خبریه مجرور باشد و نیز استغنا میسر منصوب هرگز خبر در آن و انبوه در آن و زجاج و ابن سراج بعضی  
 دیگر میگویند که وقتیکه کم استغنا میسر مجرور شود در آن وقت در تیز آن خبر و نصب هر دو جایز است  
**كَايِنِ** اسم است مرکب از کاف تشبیه ای منون تنوین آن هر گاه بکده در ترکیب داخل شد شای  
 شدن منون اصلی و ازین جهت در کلام الله تعالی نون نوشته شود و در حالت وقت تریابی ماند  
 و سیکه حذف کند اعتبار اصل مینماید موافق کم است در امور مذکوره مگر اینکه مرکب است نیز آن  
 مجرور من باشد غالباً و استغنا میسر آید زود مجرور خود مجرور باشد لیکن این قتیله این حضور جائز  
 دارند **بِكَائِنِ تَبِيْعِ هَذَا الثَّوْبِ** و نیز خبر این مفسر و واقع نشود که ابریه حاجت علی  
 دو کلمه جدا جدا کاف تشبیه و ذ اسم اشاره کقولک **رَأَيْتُ رَيْدًا قَاضِيًا** و **رَأَيْتُ حَمْرًا**  
 دوم اینکه از دو کلمه ترکیب یافته یک کلمه شود که کنایه کرده شود از غیر عدد کقول **رَبِّهِ اللُّغَةُ** اما  
**بِكَائِنِ كَذَا وَ كَذَا وَ حَيْدِ** سوم اینکه کلمه واحده مرکب که کنایه کرده شود با از عدد و موافق است  
 بگاین در ترکیب بنا و ابهام و احتیاج تیز نگار اینک این صدر کلام نخواهد چنانچه گذشت  
 و نیز این واجب نصب است هر دو را نیست من اتفاقاً و نه با صفت لیکن کوفیان جایز  
 دارند جایز که تکرار و عطف نباشد و میگویند **كَذَا ثَوْبٍ وَ كَذَا ثَوْبٍ** واقع نشود که اگر **عَلَيْهِ**  
 غالباً **كَلَّا** نیز در عطف مرکب است از کاف تشبیه و لای نافی و مشدود کرده شد لام او تا متوهم نشود







لفظ کلاما و کلاما در افراد ضمیر سوئی آنها و رعایت معنی در تشبیه ضمیر و این قلیل است نحو جاعلنی کلاما و  
 فا کر منه و اگر متهمتا و صاحب معنی گوید در نیک و عجز و کلاما قائم اگر کلاما با کید باشد همان  
 با بگفت اگر مبتدا باشد قائم و قائمان پروردگاست لیکن افراد اولی است و همچنین در نحو ان ذی  
 و عمر کلاما قائمان اگر کلیها باشد قائمان با بگفت اگر کلاما باشد پس جهان روا باشد  
 در نحو کلاما محبت لصاحبه رعایت لفظ واجب است چه معنی آن کل سناست کیفیت  
 گفته می شود در آن کی چنانکه گفته میشود در سوت سو کقول الشاعر عی بخصون الی اعلم و ما  
 نذرت به و آن اسم است نه حرف سبب فعل جار بر و بلا تاویل کقولهم علی کیف تمیج  
 الا حمرین و سبب اینکه از واسم صریح بدل می افتد نحو کیف انت احمیم آخر سقیو و در آن  
 فعل است زیرا که آن خبر به برای فعل می افتد نحو کیف کنت و استعمالش بر دو گونه است اول اینکه  
 برای شکر یا بوی پس در فعل خواهد که متفق باشد لفظا و معنی و در و در اجزم نکرند نحو کیف تصع  
 و جائز نیست کیف تجلس اذ هب بالاتفاق و نه کیف تجلس اجلس نزد بصریان  
 زیرا که آن مخالف است بحروف شرط جهت موجب موافقت جزا و شرط لفظا و معنی در آن قطریه  
 و کو فیان جائز در اجزم در فعل بدان مطلقا و بعضی گویند که جزم بآن جائز است چنانکه  
 و کیف در قول و تعالی یصود کونی الا حمار کیف لیشاء برای شرط است جزای او  
 محذوف است بدالت قبل لیکن این مخالف است با آنچه گذشت که جزا و شرط آن متفق می باشد  
 لفظا و معنی دوم اینکه برای استفهام باشد و همین معنی در و غالب است خواه استفهام حقیقه باشد نحو  
 کیف انت خواه نباشد نحو قوله تعالی کیف تکفرون یا الله چه در جای برای تعجب است آن  
 در قع میشود خبر قبل آن شی که ازین استغنی نباشد نحو کیف انت و کیف کنت و کیف ظننت  
 زیدیا و کیف اعلمتته و سناک چه مفعول و م ظننت مفعول سوم اعلمت هم خبر است

در این کلام کلاما در افراد ضمیر سوئی آنها و رعایت معنی در تشبیه ضمیر و این قلیل است نحو جاعلنی کلاما و فا کر منه و اگر متهمتا و صاحب معنی گوید در نیک و عجز و کلاما قائم اگر کلاما با کید باشد همان با بگفت اگر مبتدا باشد قائم و قائمان پروردگاست لیکن افراد اولی است و همچنین در نحو ان ذی و عمر کلاما قائمان اگر کلیها باشد قائمان با بگفت اگر کلاما باشد پس جهان روا باشد در نحو کلاما محبت لصاحبه رعایت لفظ واجب است چه معنی آن کل سناست کیفیت گفته می شود در آن کی چنانکه گفته میشود در سوت سو کقول الشاعر عی بخصون الی اعلم و ما نذرت به و آن اسم است نه حرف سبب فعل جار بر و بلا تاویل کقولهم علی کیف تمیج الا حمرین و سبب اینکه از واسم صریح بدل می افتد نحو کیف انت احمیم آخر سقیو و در آن فعل است زیرا که آن خبر به برای فعل می افتد نحو کیف کنت و استعمالش بر دو گونه است اول اینکه برای شکر یا بوی پس در فعل خواهد که متفق باشد لفظا و معنی و در و در اجزم نکرند نحو کیف تصع و جائز نیست کیف تجلس اذ هب بالاتفاق و نه کیف تجلس اجلس نزد بصریان زیرا که آن مخالف است بحروف شرط جهت موجب موافقت جزا و شرط لفظا و معنی در آن قطریه و کو فیان جائز در اجزم در فعل بدان مطلقا و بعضی گویند که جزم بآن جائز است چنانکه و کیف در قول و تعالی یصود کونی الا حمار کیف لیشاء برای شرط است جزای او محذوف است بدالت قبل لیکن این مخالف است با آنچه گذشت که جزا و شرط آن متفق می باشد لفظا و معنی دوم اینکه برای استفهام باشد و همین معنی در و غالب است خواه استفهام حقیقه باشد نحو کیف انت خواه نباشد نحو قوله تعالی کیف تکفرون یا الله چه در جای برای تعجب است آن در قع میشود خبر قبل آن شی که ازین استغنی نباشد نحو کیف انت و کیف کنت و کیف ظننت زیدیا و کیف اعلمتته و سناک چه مفعول و م ظننت مفعول سوم اعلمت هم خبر است





